جلسه 228

دوشنبه 16/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر شک دارد مکلف آیا در آینده مبتلا خواهد شد به موضوع یک تکلیفی یا نه، مثلا شک می کند که آیا زلزله بعدا رخ خواهد داد در این شهر یا نه، ولی اگر زلزله رخ بدهد حتما باید قبل از زلزله تعلم بکند احکام نماز آیات را، والا هنگام زلزله نمی تواند نماز آیات بخواند. بحث در این بود که استصحاب عدم وقوع زلزله در آینده چرا جاری نشود. استصحاب کنیم عدم وقوع زلزله را در آینده. چطور وجوب حفظ ماء را نفی می کرد این استصحاب، یعنی اگر من زلزله رخ بدهد برای نماز آیات خواندن نیاز دارم که از الان آب را حفظ کنم تا وضوء بگیرم. استصحاب عدم زلزله فی المستقبل می گوید نه، بر تو نماز آیات واجب نخواهد شد. مقدمات مفوته آن هم الان لازم التحصیل نیست. خب گفته می شود که یکی از مقدمات مفوته نماز آیات بعد از زلزله تعلم احکام نماز آیات هست، این هم واجب نمی شود.

واین اشکال قویی است. ولذا بزرگان به تلاش افتاده اند که از این اشکال جواب بدهند.

مرحوم آقای خوئی دو جواب مطرح کرده است. جواب اول این بود که فرموده علم اجمالی داریم به ابتلاء فی جملة من المسائل. حالا درست است که نسبت به خصوص نماز آیات علم تفصیلی نیست که بعدا ما مبتلا می شویم به سبب نماز آیات، ولکن علم اجمالی که هست. یا این موضوع تکلیف بعدا محقق خواهد شد یا یکی دیگر از موضوع های تکلیف مثل استطاعت للحج، بلوغ مال حد النصاب فی الزکاة و امثال ذلک. و علم اجمالی منجز است.

ما عرض کردیم علم اجمالی در صورتی منجز است که نسبت به تکالیفی باشد که بعد از ابتلاء به آن قادر بر تعلم نباشم. و الا نسبت به استطاعت للحج، خب هر وقت مستطیع شدم سریع مناسک می خرم و مسائل حج را تعلم می کنم.

باید علم اجمالی را در اطرافی مطرح کنید که بعد الابتلاء بها قادر بر تعلم احکام آنها دیگر نباشم. و این علم اجمالی اگر هم پیدا بشود منحل می شود به اینکه من نسبت به مواردی که مظنون الابتلاء هست، مثلا ده مورد مظنون الابتلاء هست فی المستقبل، خب نسبت به این ده مورد که نزدیک است به شرائط زندگی من، اگر کشاورز هستم مربوط است به شرائط کار من، اگر تاجرم مربوط است به شرائط کار من، در این موارد علم اجمالی منجز خواهد بود. اما در جاهایی که مظنون الابتلاء نیست و در معرض ابتلاء من نیست من علم اجمالی نداریم به ابتلاء. ولذا این علم اجمالی نسبت به مواردی که شک بدوی داریم در ابتلاء به آن در آینده به درد نمی خورد.

سؤال وجواب: علم اجمالی در آن دائره ای که هست منجز است. البته در صورتی که اگر الان تعلم نکنیم در وقت خودش تعلم ممکن نیست. اینگونه موارد را باید حساب کنیم. نه مواردی که اگر در وقت خودش مبتلا بشویم همان وقت امکان تعلم هست. خب در آن موارد که هر وقت مبتلا شدیم تعلم هم می کنیم. اما نسبت به آنچه که خارج از آن دائره است، می شود شک بدوی در ابتلاء فی المستقبل، استصحاب عدم ابتلاء جاری می کنیم.

پس عرض ما این است که این علم اجمالی در همه جا نیست. یک سری موارد علم تفصیلی داریم به ابتلاء. مثل نماز، روزه، طهارت و نجاست. یک سری موارد هم علم اجمالی داریم به ابتلاء. اما جائی که نه علم تفصیلی داریم به ابتلاء ونه علم اجمالی، می شود شک بدوی در ابتلاء، استصحاب می کنیم عدم ابتلاء را، مثلا استصحاب می کنیم عدم وقوع زلزله را در شهر ما، دیگر نیازی نداریم برویم احکام زلزله را یاد بگیریم که عند الزلزله چه باید کرد و چگونه باید نماز آیات خواند.

وجه دومی که آقای خوئی فرموده این است که فرموده: اگر شما بخواهید استصحاب کنید عدم ابتلاء را فی المستقبل، دیگر دلیل وجوب تعلم باید حمل بشود بر فرد نادر. اکثر موارد انسان علم به ابتلاء ندارد شک در ابتلاء دارد. اگر بنا باشد در موارد شک در ابتلاء استصحاب بکنیم عدم ابتلاء را و دیگر تعلم واجب نباشد، پس تعلم وجوبش مختص می شود به موارد نادره. خب حمل مطلق بر فرد نادر مستهجن است. اکثر موارد که می خواهد تعلم واجب باشد ما علم به ابتلاء نداریم، شک در ابتلاء داریم. پس معلوم می شود که در موارد شک در ابتلاء نمی شود گفت که استصحاب عدم ابتلاء جاری است و وجوب تعلم را نفی می کند.

اقول: جواب از این وجه هم این است که جناب آقای خوئی! چرا می گوئید حمل بر فرد نادر لازم می آید؟ برخی از موارد علم تفصیلی داریم به ابتلاء إما فی الحال أو فی المستقبل. مثل نماز، روزه، خمس، طهارت، نجاست، طهارات ثلاث، و ما شابه ذلک، و همینطور معاملات، احکام بیع و شراء، احکام اجاره برای مستأجرها، خب علم تفصیلی هست به ابتلاء به این احکام إما فی الحال أو فی المستقبل. اینجا که استصحاب عدم ابتلاء جاری نمی شود.

فرض دوم موارد علم اجمالی به ابتلاء است، که خود شما مطرح فرمودید. اصلا به نظر ما دلیل استصحاب عدم ابتلاء شامل اطراف علم اجمالی نمی شود و میدان برای دلیل وجوب تعلم آماده است. وجوب تعلم در این موارد رقیب بلامنازع است. چون استصحاب عدم ابتلاء در موارد علم اجمالی اصلا جاری نمی شود. ما در اصول عملیه گفتیم اصل های عملی که می خواهند مؤمّن باشند مرخّص باشند از اطراف علم اجمالی منصرف هستند، همانطور که حضرت امام و مرحوم آقای صدر فرموده اند. ارتکاز عقلاء منصرف می بیند دلیل استصحاب را از موارد علم اجمالی به ابتلاء در جائی که بخواهد در دو طرف جاری بشود. اصلا دلیل استصحاب عدم ابتلاء (لاتنقض الیقین بالشک) می گوید من از اطراف علم اجمالی منصرف هستم. چون جریان من مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه تکلیف است. تکلیفی که معلوم بالاجمال است. شبیه اینکه شما استصحاب کنید طهارت این آب را و استصحاب کنید طهارت این آب را، با اینکه علم اجمالی دارید که یکی از این دو آب نجس شده است. اصلا لا تنقض الیقین بالشک به ارتکاز عقلاء که مراجعه می کنیم عقلاء می گویند منصرف است از این موارد. چون بعید است که شارع بخواهد غرض واقعی خودش را نقض کند. شارعی که گفت لا تشرب النجس و غرض دارد از این حکم واقعی، بخواهد خودش با دستان خودش غرضش را نقض کند ترخیص بدهد در شرب این آب وترخیص بدهد در شرب آن آب، با اینکه غرض دارد که از آب نجس فی البین اجتناب کنیم. این خلاف مرتکز عقلائی است. و لذا دلیل استصحاب عدم ابتلاء هم که لاتنقض الیقین بالشک است از اطراف علم اجمالی به ابتلاء منصرف است.

این فرض دوم میدان هلا تعلمت و دلیل وجوب تعلم است.

پس این دو مورد، مورد اول علم تفصیلی به ابتلاء فی الحال أو فی المستقبل، مورد دوم علم اجمالی به ابتلاء فی الحال أو فی المستقبل این کم نیست. موارد بسیاری داخل در این دو مورد است. برای هلا تعلمت این دو مورد بس است. کجا فرد نادر لازم می آید؟!

پس این وجه دوم هم درست نیست.

سؤال وجواب: هلا تعلمت واجب موسع است. اگر امکان تعلم هست در یک ساعت دیگر، خب هلا تعلمت که واجب فوری نیست. هلا تعلمت می گوید باید قبل از فوت تعلم کنی حکم را تا منجر به فوت نشود.

سؤال وجواب: خلاصه دلیل وجوب تعلم حمل بر فرد نادر نمی شود.

وجه سوم: من قبل از اینکه وجه سوم را بگویم یک فرعی را از بحث امر به معروف ونهی از منکر مطرح کنم ذهنتان آماده بشود برای اینجا. یکی از شرائط وجوب امر به معروف احتمال تأثیر است (کما اینکه در رساله ها هم دارند). یک طلبه ای می خواهد خودش را راحت کند استصحاب می کند عدم تأثیر را. می گوید استصحاب می گوید این آقا دست از گناه بر نمی دارد. استصحاب عدم تأثیر در مخاطب جاری می کند می گوید راحت شدیم دیگر بر ما امر به معروف واجب نیست. حضرت امام قده در بحث تحریر الوسیله طبق تقریب ما فرموده: استصحاب که هیچ اگر بینه هم قائم بشود بر عدم تأثیر باز هم باید بروی نهی از منکر و امر به معروف بکنی. حتی اگر بینه بود دو شاهد عادل گفتند تأثیر ندارد ولی تو احتمال وجدانی می دهی که تأثیر بکند باید بروی امر به معروف و نهی از منکر بکنی. چرا؟ برای اینکه در دلیل و أمر بالمعروف و انهَ عن المنکر که نیامده است که إذا احتملت التأثیر. مقید لبی داریم که جائی که احتمال وجدانی نمی دهید امر به معروف ونهی از منکر تأثیر بکند، دلیل امر به معروف ونهی از منکر منصرف است از جائی که صد در صد تأثیر نمی کند، چون لغو است. اما در مواردی که احتمال وجدانی تأثیر می دهیم، باید به اطلاق دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر ما امر به معروف و نهی از منکر بکنیم. در ما نحن فیه هم همین است، دلیل می گوید یجب التعلم. نگفت یجب التعلم إذا کان التکلیف موردا للابتلاء. تا بگوئیم استصحاب می کنیم عدم وقوع در ابتلاء تا نفی کنیم وجوب تعلم را. همچنین چیزی که نگفته اند. نگفته اند یجب التعلم مع احتمال الابتلاء. اصلا این را هم نگفته اند. یعنی نه گفته شده است که یجب التعلم علی تقدیر الابتلاء، و نه گفته شده است یجب التعلم علی تقدیر احتمال الابتلاء. هیچکدام را نگفته اند. قید لبی داریم که جائی که صد در صد می دانیم که از ابتلاء ما خارج است، آنجا تعلم برای حفظ واقع مورد ندارد. تعلم برای حفظ واقع نه تعلم برای عالم شدن وبه دیگران یاد دادن، او بحث جدائی است. تعلم برای اینکه واقع از ما فوت نشود او در جائی است که احتمال نمی دهیم که این واقع مبتلابهمان باشد، دیگر زمینه ندارد. اما جائی که احتمال ابتلاء می دهیم وجدانا، حتی اگر بینه بیاید بگوید مبتلا نخواهیم شد، ما قبول نمی کنیم، می گوئیم باید بروی تعلم کنی. فضلا از این استصحاب که دلیل حیث لا دلیل. خب استصحاب عدم ابتلاء شک وجدانی را که از بین نمی برد.

بعضی ها در ذهنشان می آید یا آمده است که بالاخره دلیل وجوب تعلم یا مطلق است سواء احتملت الابتلاء أم لا، که این را گفتید لغو است، یا مقید است، یجب التعلم إذا احتملت الابتلاء. اگر مقید است بنابر نظر کسانی مثل مرحوم نائینی وآقای خوئی که می گویند استصحاب قائم مقام قطع موضوعی هم می شود، استصحاب می گوید استصحاب کن عدم ابتلاء را، نتیجه می گیریم که تو دیگر شک در ابتلاء نداری. تعبد شدی به اینکه می دانی به عدم الابتلاء، عالم بعدم الابتلاء، لا تحتمل الابتلاء. دلیل وجوب تعلم هم که کشف کردیم مقید است. یجب التعلم مع احتمال الابتلاء، استصحاب عدم ابتلاء می گوید ما اعتبار کردیم تو را که عالم هستی به عدم الابتلاء و احتمال ابتلاء نمی دهی.

آنوقت می شود اصل حاکم بر دلیل وجوب تعلم که کشف کردیم مقید است. یجب التعلم إذا احتملت الابتلاء. چون اطلاقش معقول نبود. یجب التعلم سواء احتملت الابتلاء أم لا بنا شد معقول نباشد. وقتی احتمال ابتلاء نمی دهیم وجوب تعلم برای حفظ واقع زمینه ندارد. پس شد یجب التعلم إذا احتملت الابتلاء. استصحاب عدم الابتلاء می گوید من به تو می گویم تو عالم هستی تعبدا به عدم الابتلاء. شک در ابتلاء نداری. احتمال ابتلاء تعبدا الغاء شد. می شود حاکم بر این دلیلی که می گوید إذا احتملت الابتلاء وجب التعلم. خب دلیل استصحاب عدم ابتلاء می گوید لا تحتمل الابتلاء تعبدا.

جواب این است که اولا: ما که قبول نداریم، برو با کسانی دعوا کن که استصحاب را قائم مقام قطع موضوعی می دانند. ما قبول نداریم. استصحاب قائم مقام قطع موضوعی نمی شود. استصحاب فقط آثار قطع طریقی محض را بار می کند. اما اینکه بیاید بگوید آثار شرعی علم به بقاء را بار کن، آثار شرعی شک در بقاء را بار نکن، نه همچنین چیزی نمی گوید. فقط می گوید آثار واقع را بار کن یعنی آن آثار مستصحب. اما اگر اثر شرعی رفته روی علم یا روی شک، دلیل استصحاب کاری به آنها ندارد. و تفصیله موکول الی محله.

ثانیا: لو سلمنا که ما طرفدار نظریه قیام استصحاب مقام قطع موضوعی هستیم، اما حفظتم شیئا و غابت عنکم اشیاء. این قیام استصحاب مقام قطع موضوعی در جائی است که در لسان دلیل علم یا شک اخذ بشود. در لسان دلیل اگر بگویند یجب التعلم مع احتمال الابتلاء مع الشک فی الابتلاء، آن وقت است که گفته می شود استصحاب عدم ابتلاء به ما می گوید که تو شک در ابتلاء دیگر نداری. می دانی عدم الابتلاء را. پس تعلم واجب نیست. اما در لسان دلیل وجوب تعلم که اینجور چیزها نیامده است. مقید لبی است. مقید لبی فقط یک فرد را خارج می کند از دلیل وجوب تعلم، وآن فردی است که علم وجدانی دارم به عدم الابتلاء. دلیل لبی است. فقط می گوید جائی که علم وجدانی داری به عدم الابتلاء آنجا وجوب تعلم نیست ولا غیر. اصلا ممکن است در عالم ثبوت دلیل وجوب تعلم اینجور گفته است که: یجب التعلم الا إذا کان التعلم لغوا. کجا تعلم لغو است یعنی ملاک طریقی و حفظ واقع در او نیست؟ در جائی که احتمال وجدانی ابتلاء ندهیم. در آنجا تعلم ملاک طریقی ندارد، امر طریقی به تعلم می شود لغو. بله امر نفسی به تعلم برای اینکه فقیه بشوید و به مردم یاد بدهید، او بحث آخری است. اما امر طریقی به تعلم لغو است در موارد علم وجدانی به عدم الابتلاء. شاید اصلا دلیل در مقام ثبوت گفته است یجب التعلم الا إذا کان التعلم لغوا. حالا برفرض استصحاب بگوید تو عالمی به عدم ابتلاء، هیچ کس گوش به حرف این استصحاب نخواهد داد. أنا اعتبرتک عالما بعدم الابتلاء ولست شاکا فی الابتلاء، می گوئیم هیچ کسی گوش به حرف توی استصحاب نمی دهد چون تو اینجا موضوع اثر نیستی.

ولذا به نظر ما این وجه ثالث وجه بسیار متینی است وآن این است که دلیل وجوب تعلم قید لفظی که ندارد، قیدش لبی است، فقط احتمال وجدانی بدهی ابتلاء را، وجوب تعلم ثابت خواهد شد. استصحاب عدم ابتلاء جاری بشود یا نشود مهم نیست.

سؤال وجواب: اگر دلیل خاص در خصوص استصحاب عدم ابتلاء جاری می شد اسمش می شد دلالت اقتضاء، چون استصحاب عدم ابتلاء آنوقت لغو می شد، اگر استصحاب عدم ابتلاء نخواهد نفی کند وجوب تعلم را لغو می شود. این می شد دلالت اقتضاء.

او مثل این می ماند که: می گوید شک دارم این رنگ خودکار جرم دارد یا نه. یکی بگوید استصحاب کن که جرم ندارد. اگر کسی این حرف را بزند دلالت اقتضائش یعنی برو همینجوری وضوء بگیر. والا برای چی گفت استصحاب کن عدم جرم را. ولی آیا لا تنقض الیقین بالشک می تواند استصحاب عدم حاجب را جاری کند؟ نه، چون دلالت عام است. عام دلالت اقتضاء ندارد. دلالت اقتضاء یعنی صونا للکلام عن اللغویة ما از جیب خودمان به کلام اضافه کنیم. این در دلیل خاص است. استصحاب بگوید استصحاب کن عدم حاجب در وضوء را. خب این کلام نباید لغو بشود. صونا لکلام الحکیم عن اللغویة ما می گوئیم پس می خواهد بگوید که اصل مثبت در اینجا حجت است احراز می کنیم تحقق غسل را با استصحاب عدم الحاجب. اما در دلیل عام که دیگر این حرفها نیست. لا تنقض الیقین بالشک، هر جا لغو نبود جاری کن. در مورد استصحاب عدم الحاجب می بینیم لغو است. چرا؟ برای اینکه به خودی خود که اثر شرعی ندارد، و اینکه ما از جیبمان اصل مثبت برایش درست کنیم مجاز به این کار نیستیم.

اینجا هم همینطور است. اگر دلیل خاص می گفت استصحاب کن عدم ابتلاء را، او می شد دلالت اقتضاء. اما یک دلیل عام لاتنقض الیقین بالشک است. او باید ببینیم اجرائش لغو است یا نه. اجرائش در اینجا لغو است، برای اینکه در اینجا هیچ اثر شرعی برای علم به عدم ابتلاء بار نشد. یجب التعلم، بله قید لبی می گوید إذا لم یکن التعلم لغوا. خب در موارد شک در ابتلاء وجدانا تعلم که لغو نیست.

سؤال وجواب: دیگر این زرنگی شد که دلیل وجوب تعلم را بگوئید إذا کان آن حکم واقعی مبتلی به فیجب التعلم. شما واجب مشروط می کنید وجوب تعلم را. احتمال وجدانی هم بدهی که بعدا مبتلا می شوی به نماز آیات و اگر الان یاد نگیری آن موقع نمی توانی نماز آیات بخوانی، همین احتمال وجدانی که دادی هلا تعلمت شاملت می شود.

وجه چهارم: که وجه اخیری است که ما عرض می کنیم تبعا للسید الصدر. آقای صدر می گویند اگر دلیل ما مستقیم می آمد می گفت یجب التعلم، خب بعضی ها می آمدند می گفتند این مقید است به موارد شک در ابتلاء، استصحاب عدم الابتلاء تعبدا می گوید تو شک نداری در ابتلاء بنابر اینکه مفاد استصحاب علم به بقاء است تعبدا و الغاء شک کما علیه السید الخوئی و المحقق النائینی. خب این حرفها جا داشت. اما اصلا دلیل وجوب تعلم یعنی معتبره مسعدة بن زیاد اصلا از راه دیگری وارد شده است. می فرماید: روز قیامت عبد را می آورند می بینند عمل نکرده. یقال له هلا عملت؟ می گوید لم اکن اعلم. فیقال له أ فلا تعلمت حتی تعمل. مفاد این روایت معتبره این است که الوقوع فی مخالفة التکلیف موجب للعقاب. یک قضیه شرطیه تشکیل بدهید: إذا تحقق منک المخالفة للواقع بسبب ترک التعلم فتعاقب (که مفاد روایت این است). آقای صدر می گوید خب، حالا تو بیا و استصحاب کن عدم وقوع زلزله را در مستقبل، به درد نمی خورد.

یکی می گوید جناب آقای صدر! اصلا استصحاب می کنم عدم وقوع مخالفت للواقع را. بجای اینکه استصحاب کنم عدم وقوع زلزله را، نه، استصحاب می کنم همین قضیه شرطیه را که إذا تحقق منک المخالفة للواقع بسبب ترک التعلم فتعاقب، استصحاب می گوید لا یتحقق منی مخالفة الواقع.

جواب این است که یکوقت با طناب استصحاب به چاه نروی. چرا؟ برای اینکه این مثل این می ماند که تو استصحاب کنی که خدا مرا جهنم نمی برد. هر چه می گویند جهنم در کار است می گوید استصحاب می گوید خدا مرا به جهنم نمی برد، معارضه هم نمی کند با استصحاب اینکه خدا مرا بهشت نمی برد چون او اثر شرعی ندارد!. می گوئیم استصحاب می کنیم خدا تو را جهنم نمی برد ولی اگر حالا آمد و برد، مؤمّن از عقاب نداری. دفع عقاب محتمل لازم است. تو در اینجا استصحاب می کنی که مخالفت واقع از من رخ نخواهد داد. شما با این استصحاب علم پیدا می کنی به اینکه عقاب نخواهی شد؟ یا نه، باز هم در نفست شک در عقاب داری. بلا اشکال استصحاب عدم وقوع مخالفت اینکه علم نمی آورد به عدم وقوع مخالفت و بالتبع علم به عدم عقاب که نمی آورد. این مثل این می ماند که بگوید اگر در این آب سم باشد و بخوری می میری. می گوئیم استصحاب می گوید در این آب سم نیست، پس من نمی میرم اگر این آب را بخورم. خب استصحاب که سم را از این آب بیرون نمی برد. اگر واقعا در این آب سم باشد هست. حالا اگر خوردی و در این آب سم بود و به اشهد گفتن رسیدی خودت به ما نمی گوئی که این استصحاب چی بود که به من یاد دادید. خب استصحاب عدم سم در این آب که سم را از این آب بیرون نمی برد وبالتبع سببیتش را للموت که از بین نمی برد. و اگر بعد این آقا مبتلا به موت شد چکار می تواند بکند و چه کسی او را نجات می دهد. اینجا هم استصحاب می کنیم عدم وقوع زلزله را. عدم وقوع در مخالفت واقع را به سبب ترک تعلم. ولی روایت می گوید اگر مخالفت واقع شد عقاب خواهی شد. حالا اگر واقع شد و خواستی عقاب بشوی این استصحاب به دردت نمی خورد. مهم این است که روز قیامت بتوانی با این استصحابها جلو جهنم رفتن خودت را بگیری. وقتی استصحاب می کنی این مایع خمر نیست، همین استصحاب روز قیامت حجت است، تا بخواهند کسی را بگیرند و ببرند جهنم می گوید استصحاب عدم خمر داشتم. ولی اینجا اگر بخواهند ببرند جهنم بگوید استصحاب عدم عقاب داشتم، می گویند این استصحاب فائده ندارد.

ولذا این وجه رابع هم وجه خوبی است.